



خیلواکی

استقلال

www.esteqaal.net

حمید انوری

یکشنبه ۳۰ اگست ۲۰۲۶

"ن . جلیل زاد" دزد ادبی است، یا "لمبه رنگریز"

یا هر دو یک نفر اند؟!

در بخش نخست این مختصر اندک تذکری داده شد در مورد یک قسمتی از نوشته جناب یا خانم "ن. جلیل زاد" و در این بخش جهت وضاحت بیشتر درنگی میکنیم بر همان نبشته متذکره قبلی که گویا از قلم سحر جناب یا خانم "ن. جلیل زاد" تراوش نموده و اقبال نشر در یکی دو سایت اینترنتی یافته بوده است. در این مختصر دومی اندک درنگی میکنیم بر همان نوشته متذکره قبلی که از قلم گویا یک خانم بنام "لمبه رنگریز" که وجود خارجی ندارد و حتی عکس هائی که در فیس بوک یا "Meta" فعلی گذاشته است، همه و همه توسط هوش مصنوعی تهیه و ترتیب گردیده اند.

چند روز قبل نوشته در میدیا به نشر رسید به قلم فرد ناشناسی بنام "ن. جلیل زاد" تحت عنوان: "قوم را دوست دارم، اما برده آن نیستم" و همین نوشته یا مضمون و یا هم تحلیل در همان زمان و به همان عنوان و همان متن در فیسبوک منسوب به خانم "لمبه رنگریز" انتشار یافته است. این شما و اینهم مطلب منتشره در فیسبوک خانم "لمبه رنگریز". لینک مضمون "ن. جلیل زاد" را هم جهت سهولت در قضاوت هموطنان در ختم این مختصر میگذارم.

لمبه رنگریز

"قوم را دوست دارم،

اما برده آن نیستم

روای من، اسیر نسب من نیست.

سه چراغ در دل تاریکی قومیت.

فرزندان یک سرزمین، وارثان یک رؤیا.

بلند شو، جوان سرزمین من !

نگاه کن به آسمانی که هزار ها سال است بر سر همه ای ما یکسان می تابد " آسمان نمی تابد"، به آفتابی که فرقی میان قوم و زبان و رنگ نمی گذارد .

تو فرزند خاکی هستی که کوه هایش بلند است و دل مردمش بلندتر " دل فراخ میتواند باشد، اما بلند نه!!"، خاکی که اگر روزی از تعصب های کوچک رها شود، هیچ قله ای در جهان از دسترسش دور نخواهد ماند.

اما امروز باید با تو صادق باشم: " یعنی قبل بر این صادق نبوده ئی"

دشمن بزرگ تو، همیشه آن سوی مرزها نیست. گاهی دشمن، درون خانه ای فکر توست، همان اندیشه ای که تو را وادار می کند ارزش انسانی دیگری را با قوم و قبیله اش بسنجی، نه با کردار و دانش و انسانیتش .

این تعصب، مانند خوره ای است که از درون می خورد و از بیرون، تنها ویرانه ای برجای می گذارد.

سه چراغ در مسیر تاریکی

نیاکان این سرزمین، سه چراغ برای راهنمایی فرزندان شان روشن کرده اند :

پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک . "شعار بودا، نه ارث بابا و نیاکان ما"

این سه، نه شعارهایی کهنه، بلکه نقشه ای راهی زنده برای امروز توست.

پندار نیک یعنی ذهنت را از زهر نفرت پاک کنی. یعنی وقتی به همسایه ات، همصنفی ات، یا همکارت نگاه می کنی، نخست انسانیتش را ببینی، نه زبانش را، نه قومش را .

تعصب از یک فکر کوچک آغاز می شود، فکری که اگر آن را نکشی، به کینه ای بزرگ بدل می شود که نسل ها را می سوزاند.

گفتار نیک یعنی زبانت را ابزار ساختن کنی، نه ویران کردن .

کلمات را چنان انتخاب کن که پل بسازند، نه دیوار .

هرگاه دیدی سخنی از دهانت بیرون می خواهد آید که میان تو و برادر هموطنت فاصله می اندازد، آن را در گلو نگه دار، چون آن کلمه، تیری است که برمی گردد و قلب خودت را نیز زخمی می کند.

کردار نیک یعنی عملت، آینه ای حرفت باشد .

تو می توانی هزار بار بگویی که برای وطن دل می سوزانی، اما اگر یک بار برای منفعت شخصی یا قومی، حق کسی را پایمال کنی، آن هزار سخن، پوچ می شود .

کردار نیک، همان قله ای است که با گفتن به آن نمی رسی، باید گام به گام بسازی اش.

هشدار

تو سرباز کسی نیستی

جوان من، گوش هایت را باز کن :

کسانی هستند که نان شان در تفرقه ای توست. رهبرانی که با نام قوم، تو را به میدان می فرستند تا آن ها در قصرها بنشینند.

دلالانی که هویت تو را می فروشند تا کرسی بخرند.

دزدانی که ثروت ملت را می بلعند و بهانه اش را گردن قوم و قبیله می اندازند .

این ها تو را نه به خاطر عشق به قومت، بلکه به خاطر ترس تو از “دیگری” به صف می کشند.

آیا می خواهی تمام عمرت را سرباز رؤیای دیگری باشی؟

یا می خواهی فرمانده ای رؤیای خودت شوی؟ آن که تو را به نام قوم به خشم دعوت می کند، هرگز

شب ها نگران آینده ای تو نیست، نگران کرسی خودش است .

تو را ابزار کرده تا از فروپاشی خودش جلوگیری کند .

بیدار شو

تعصب قومی، زینه و نردبانی است که تنها زیر پای رهبران فرصت طلب بلند می شود، نه زیر پای تو.

به سوی قله ها قدم بگذار

راه رهایی، دانش است .

در حالی که هم نسلانت در سراسر جهان، شب و روز مشغول ساختن آینده اند، تو وقتت را در نفرت قومی تلف نکن .

کتاب بخوان، زبان بیاموز، مهارت کسب کن، در پوهنتون های جهان بدرخش .

بگذار قله ای که فتح می کنی، قله ای دانش باشد، نه قله ای نفرت.

تصور کن روزی را که داکتری از یک قوم، جان کودکی از قوم دیگر را نجات می دهد ، مهندسی

از یک زبان، پلی می سازد که مردم زبان دیگر از آن عبور می کنند، معلمی، بدون پرسیدن نسب

شاگردش، او را به سوی روشنایی هدایت می کند .

این، تصویر سرزمینی ست که تو می توانی بسازی، نه با شمشیر، که با قلم و اراده.

سخن پایانی

تو وارث تمدنی هستی که هزاران سال پیش، سه چراغ اندیشه، گفتار و کردار نیک را به جهان هدیه داد .

اکنون نوبت توست که این میراث را زنده کنی، نه در کتاب ها، بلکه در رگ های زندگی روزمره ات.

خلاف جریان حرکت کن، جوان من .

خلاف جریان نفرت، خلاف جریان تعصب، خلاف جریان کسانی که از جهل تو سود می برند .
به جای شمردن تفاوت ها، بشمار شباهت ها را: همه زیر یک آسمانیم، همه از یک خاک روییده ایم، همه یک رؤیا داریم، سرزمینی آباد، آرام و سربلند.

ادامه بده، بساز، بیاموز، و هرگز اجازه نده کسی رؤیایت را به اندازه ای قومت کوچک کند .

رؤیای تو، به اندازه ای تمام جهان بزرگ است.

ادامه بده . "

و اینهم لینک نوشته آقا یا خانم " ن . جلیلزاد" [قومم را دوست دارم، اما برده آن نیستم](#)

باید متذکر گردید که متن فوق که همانا متن فردی بنام "ن. جلیلزاد" است، مشکلات املائی و انشائی فراوان دارد که در حقیقت مشکلات اصلی "هوش مصنوعی" است که هنوز قادر به اصلاح آن نگردیده است و از خیر آن میگذریم.